

Critical Studies in Texts & Programs of Human Sciences,
Institute for Humanities and Cultural Studies (IHCS)
Monthly Journal, Vol. 22, No. 1, Spring 2022, 253-276
Doi: 10.30465/CRTLS.2022.25904.2305

A Critique on the Book

“Ethnicity and Ethnocentrism in Iran: Myth and Reality”

Siavash Gholipour*

Abstract

The book *"Ethnicity and Ethnocentrism: Myth and Reality"* is a narrative about the conflicts of ethnic groups in Iran after the First World War until the last decades of the 14th century. According to the author, ethnicity and ethnic groups are modern categories and have no history in Iran. The three factors of the centralist and authoritarian state, the utilitarianism of the elites and the international forces played a role in the emergence of these conflicts and the formation of ethnicity. The book examines ethnicity and ethnocentrism in the context of internal and external political and social relations; It also shows the constructiveness of ethnic nationalism based on abundant historical data. In line with the book's themes, the author introduces inclusive government, highlighting cultural commonalities, and de-escalation policies as appropriate strategies for dealing with Iran's multicultural situation. There are criticisms of this work that can be mentioned as follows: the book has used different approaches without combining them and lacks paradigm coherence; Like positivists, it seeks a criterion for determining the boundaries of ethnicity, but there is no such criterion; All the arguments of the book in the direction of the construction of ethnicity are also applicable to national identity, but the author is silent about this and falls into a kind of national essentialism; It downplays the role of economic policies and development plans in ethnic conflicts; Finally, it neglects

* Associate Professor of Sociology, Razi University, Kermanshah, Iran, Gholipour.sia@gmail.com

Date received: 03/11/2021, Date of acceptance: 15/03/2022



Copyright © 2018, This is an Open Access article. This work is licensed under the Creative Commons Attribution 4.0 International License. To view a copy of this license, visit <http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/> or send a letter to Creative Commons, PO Box 1866, Mountain View, CA 94042, USA.

the impact of modern social change and the inevitable presence of the "other" in the formation of ethnicity.

Keywords: Ethnicity, Elites, Nationalism, State, Other.



بررسی و نقد کتاب قومیت و قوم‌گرایی در ایران؛ افسانه و واقعیت

سیاوش قلی‌پور*

چکیده

کتاب «قومیت و قوم‌گرایی: افسانه و واقعیت»، پژوهشی دربارهٔ منازعات گروه‌های قومی در ایران پس از جنگ جهانی اول تا دهه‌های پایانی سده ۱۴ خورشیدی است. از نظر نویسنده، قومیت و گروه‌های قومی مقوله‌های مدرنی هستند و سابقه‌ای در تاریخ ایران ندارند. سه عامل دولت تمرکزگرا و اقتدارطلب، منفعت‌طلبی نخبگان و نیروهای بین‌الملل در ظهور این منازعات و شکل‌گیری قومیت نقش داشتند. کتاب به گونه‌ای زمینه‌مند قومیت و قوم‌گرایی را در بطن مناسبات سیاسی و اجتماعی داخلی و خارجی بررسی می‌کند؛ هم‌چنین برساختی بودن ناسیونالیسم قومی را بر اساس داده‌های تاریخی فراوان مستدل می‌سازد. نویسنده در راستای مباحث کتاب، دولت فراگیر، برجسته‌کردن اشتراکات فرهنگی و سیاست تنش‌زدایی را استراتژی‌های مناسبی برای مواجهه با وضعیت چندفرهنگی ایران معرفی می‌کند. انتقاداتی به این اثر وارد است که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: کتاب از رویکردهای گوناگونی بدون تلفیق آنها بهره برده است و انسجام پارادایمی ندارد؛ به مانند اثبات‌گرایان دنبال معیاری برای تعیین حدود و ثغور قومیت است اما چنین معیاری وجود ندارد؛ غالب استدلال‌های کتاب در راستای برساختی بودن قومیت، به هویت ملی نیز اطلاق‌پذیر است اما نویسنده در این باره سکوت می‌کند و به نوعی ذات‌گرایی ملی فرو می‌غلطد؛ نقش سیاست‌های اقتصادی و برنامه‌های توسعه در منازعات

* دانشیار جامعه‌شناسی، عضو هیأت علمی، دانشگاه رازی، کرمانشاه، ایران، Gholipoor.sia@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۸/۰۱، تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۱۲/۲۴



Copyright © 2018, This is an Open Access article distributed under the terms of the Creative Commons Attribution 4.0 International, which permits others to download this work, share it with others and Adapt the material for any purpose.

قومی را کمرنگ جلوه می‌دهد؛ سرانجام، از تاثیر تغییرات اجتماعی مدرن و حضور اجتناب‌ناپذیر «دیگری» در شکل‌گیری قومیت غفلت می‌ورزد.

کلیدواژه‌ها: دولت، دیگری، قومیت، ناسیونالیسم، نخبگان.

۱. مقدمه

از اواخر سده سیزدهم تا اواخر سده چهاردهم خورشیدی ایران درگیر منازعات قومی گسترده‌ای بود و هزینه‌های زیادی برای دولت و مردم به بار آورد (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به مقصودی، ۱۳۸۱). قومیت، زبان و مذهب، ایران را به کشوری چند فرهنگی و یا چند قومی تبدیل کرده است. تفاوت زبانی و مذهبی به ترتیب بیشترین تأثیر در این گونه‌گونی دارند. در مواردی تطابق مرزهای زبانی با مرزهای مذهبی در میان کردها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها عمق تمایزات اجتماعی را بیشتر کرده است. برخی اقوام مانند لرها، لک‌ها، تات‌ها تفاوت مذهبی با مذهب رسمی کشور ندارند و در درون مرزهای سرزمینی ایران قرار دارند. نکته حائز اهمیت در مورد ایران این است که اعراب خوزستان، کردها، بلوچ‌ها و ترکمن‌ها قرابت فرهنگی و مذهبی با گروه‌های هم‌زبان و هم‌کیش خود در کشورهای همسایه دارند و همین امر در جدایی‌طلبی آنها در سده گذشته تأثیرگذار بود. مطالعات علمی در این حوزه دو دسته هستند. گروه اول، طرفداران ناسیونالیسم ایرانی و براین باورند که گروه‌های زبانی و مذهبی بخشی از جغرافیای سرزمینی ایران هستند که همواره از مرزهای ایران در برابر متجاوزان دفاع کرده‌اند. فعالیت‌های جدایی‌طلبانه آنان در سده اخیر خودجوش و درون‌بود نبوده بلکه ناشی از کنشگری نخبگان محلی مطرود از قدرت و نیروهای بین‌المللی مداخله‌گر بوده است. گروه‌های جدایی‌طلب برای دسترسی به اهداف خود، اشتراکات این گروه‌ها با ایران را نادیده و بر افتراقات دامن زدند. افزون بر این، سعی کردند که در کنار تفاوت زبانی و مذهبی، روایتی از تاریخ و قهرمانان محلی برسازند که متفاوت از روایت رسمی و رایج باشد. اسطوره‌ای کردن و ازلی انگاشتن ویژگی‌های محلی و اهتمام به تاریخ‌های محلی، زمینه‌های فکری لازم را برای فعالیت جدایی‌طلبان فراهم ساخت. گروه دوم، طرفداران ناسیونالیسم قومی هستند که تفاوت‌های قومی را ماهوی می‌دانند و قائل به تفاوت در سنت‌های تاریخی و فرهنگی با فرهنگ رایج هستند؛ برای نمونه کردها خود را اعقاب مادها و ترک‌ها خود را اعقاب تورانیان می‌دانند.

کتاب «قومیت و قوم‌گرایی: افسانه یا واقعیت» تلاش می‌کند که قومیت و قوم‌گرایی در ایران معاصر را ناشی از منفعت‌طلبی نخبگان (بومی/غیربومی)، مداخلات کشورهای خارجی (استعمارگران و همسایگان) و واکنش اقوام در برابر اقتدارطلبی دولت ملی معرفی کند. از نظر نویسنده، قومیت و قوم‌گرایی مفاهیم جدیدی هستند که در تاریخ ایران سابقه ندارند. در دوران قاجار و پیش از آن بخش زیادی از کشور از ایلات و طوایفی تشکیل شده بود که اغلب با هم در تنازع بودند و گاهی اوقات نیز بنا بر مقتضیات زمان کنفدراسیون‌هایی را تشکیل می‌دادند. آنان هیچ‌گاه تحت لوای مفهوم کلان‌تری مانند قومیت متحد نشدند. ازلی انگاشتن قومیت افسانه‌ای است که در تاریخ معاصر ساخته شده است و به لحاظ تاریخی نمی‌توان مصادیقی برای آن پیدا کرد.

نویسنده بینش و بصیرت‌های زیادی را در حوزه ناسیونالیسم به خواننده عرضه می‌کند؛ شرح مفصّلی از تاریخ معاصر ایران ارائه می‌دهد که مستند و مبتنی بر داده‌های فراوان است. علاوه بر این، مقاصد و نیات خود که همان ملی‌گرایی و مخالفت با هویت‌های خرد است را آشکار می‌سازد که در جای جای متن هویدا است. مقاله حاضر به ارزیابی و نقد کتاب «قومیت و قوم‌گرایی: افسانه یا واقعیت» می‌پردازد. ابتدا خلاصه‌ای از کتاب و سپس نقاط قوت و ضعف آن ارائه خواهد شد.

۲. محتوای کتاب

در بخش نخست با عنوان «مفهوم‌بندی قومیت در خاورمیانه»، به اغتشاشات مفهومی قومیت، گروه قومی و ناسیونالیسم می‌پردازد و نشان می‌دهد این مفاهیم بیش‌تر برای گروه‌های نژادی و فرهنگی در آمریکای شمالی شکل گرفتند و تعاریف مشخصی درباره آن‌ها وجود ندارد. از نظر نویسنده این مفاهیم در دو سده اخیر با رویکردی غیرانتقادی برای تحلیل خاورمیانه به کار رفته‌اند. مطالعاتی از این دست به جای ایل و قبیله، گروه‌های قومی و قومیت را جایگزین کرده‌اند که ناصواب است. ایل و قبیله گروه‌های زبانی و مذهبی هستند که مانند گروه‌های قومی ماهیت نژادی و خویشاوندی ندارند. علاوه بر این تفاوت زیادی میان ایل و قبیله وجود دارد و نمی‌توان آن دو را معادل هم تلقی کرد. به‌طور کلی نویسنده عمده این مطالعات را به جهت نداشتن معیاری علمی برای تفکیک مفاهیم و دقت مفهومی مورد انتقاد قرار می‌دهد.

فصل دوم تحت عنوان «قبایل و دولت‌ها در ایران: بررسی کلی» به رابطه وثیق و دیرپا میان آن دو می‌پردازد. نویسنده در ابتدا تلاش می‌کند بر اساس مطالعات گسترده به ویژه پژوهش‌های قوم‌نگاری نشان دهد که در ایران به جای قبیله همواره ایل وجود داشته است؛ قبیله مساوات‌طلب، مبتنی بر خانواده و خویشاوندی، منزوی و دولت‌ناپذیر است اما ایل سلسله‌مراتبی، موجودیتی اجتماعی سیاسی، غیر منزوی و دولت‌پذیر است. ایلات در سطح خرد مبتنی بر خویشاوندی بودند اما در سطح کلان اتحادی سیاسی محسوب می‌شدند که به شیوه‌ای ایدئولوژیک ریشه‌ای مشترک برای خود بر می‌ساختند. جابجایی زیاد آنها در طول تاریخ اجازه شکل‌گیری نیای مشترک و بنیان خویشاوندی را در میان آنان از بین برد. نظام اجتماعی و اقتصادی ایلات سلسله‌مراتبی بود. آنها بل دولت در یک رابطه دوجانبه و در سیستمی واحد به خلق و حفظ یکدیگر می‌پرداختند. ایلات پس از حمله اعراب به ایران، دولت‌های متعددی مانند سلجوقیان، غزنویان، صفویان، افشاریه، زندیه و قاجار را بنا نهادند. آنها با پرداخت مالیات از دولت حمایت مالی و از طریق تهیه و فراهم‌سازی قشون در بُعد نظامی به دولت کمک می‌کردند. دولت نیز موقعیت رهبران ایلات را به رسمیت می‌شناخت. در واقع رهبران ایلات در مناطق تحت نفوذ خود، نمایندگان منصوب‌شده از جانب دولت بودند. بدین روی، ایلات که ماهیت زبانی و مذهبی داشتند را نمی‌توان به مثابه قبایل بدوی و یا «گروه‌های قومی» با نیای مشترک تلقی کرد.

فصل سوم کتاب «جامعه و سیاست در کردستان، بلوچستان و آذربایجان» نام دارد. در این فصل ویژگی‌های زبانی و مذهبی هر سه به طور مبسوط آمده است. نویسنده تاریخ آنها را از سپیده‌دمان تا معاصر پیگیری می‌کند و بر اساس مطالعات پیشین نشان می‌دهد که آنها همواره بخشی از سرزمین ایران بوده‌اند و علیرغم فراز و نشیب فراوان، این وضعیت حفظ شده است. فرایند خودمختاری آنها هنگام جنگ جهانی اول شروع شده است که آن‌هم نزد هر سه به یک نحو نبوده است. کردها که بزرگ‌ترین گروه خاورمیانه هستند فعالیت‌های سیاسی بیشتری در این زمینه داشته‌اند و جنگ میان ایران و عثمانی در جدایی آنها نقش موثری داشت. ضعف حکومت قاجار نیز سبب قدرتمند شدن ایلات کرد در صفحات غربی - به ویژه هنگام جنگ جهانی اول تا تشکیل حکومت پهلوی - شد. پس از تبعید رضا شاه فعالیت کردها شروع شد و در سال ۱۳۲۴ دولت خودمختار به مرکزیت مهاباد تشکیل دادند که یکسال پس از آن شکست خورد. این فعالیت‌ها هنگام

انقلاب اسلامی ۵۷ دامنه بیشتری پیدا کرد. از آن زمان تا دهه هفتاد خورشیدی فعالیت‌های مرکزگرایان پراکنده و متعدد آنها ادامه داشت.

دوره فعالیت سیاسی مرکزگرایان آذربایجان کمتر بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ با جنبش خودمختاری پیشه‌وری شروع شد که خیلی تداوم زمانی نداشت. پس از دهه چهل خورشیدی فعالیت سیاسی از این دست در میان آنان دیده نشد. کمترین فعالیت سیاسی مربوط به بلوچستان است که عمدتاً در دوره پهلوی دوم شروع شد. از اوایل دهه هفتاد خورشیدی تا کنون تحركات چشمگیری در میان آنها دیده نشده است. یکی از نقاط اشتراک این سه گروه این است که بخش‌هایی از جمعیت آنها در کشورهای همسایه وجود دارد که در فرآیند دولت‌سازی‌های اخیر و در نتیجه مداخلات کشورهای استعماری به ویژه روسیه و انگلستان از ایران جدا شده‌اند. به طور کلی حمایت دول بیگانه نقش پررنگی در فعالیت‌های مرکزگرایان داشت. نویسنده عامل زبان را برای آذربایجان و مذهب را برای بلوچستان و کردستان با اهمیت تلقی می‌کند. علاوه بر این، در طول فصل نشان می‌دهد که در بطن این سه جامعه علاقه و آفری به تاریخ و فرهنگ ایران زمین وجود دارد و فعالیت سیاسی کمتر آنها، در مقایسه با کردهای سوریه و عراق، بلوچ‌های پاکستان و آذری‌های ترکیه و آذربایجان در نتیجه همین گرایش مردمی مرکز‌محور است.

فصل چهارم «نظریه‌های قومیت و ناسیونالیسم: به سوی یک چهارچوب نظری» به معرفی و نقد نظریات «ازلی انگاران» و «ابزارگرایان» می‌پردازد. وی هر دو نظریه را برای تحلیل ایران ناکافی می‌داند. پس از آن نظریات بسیج قومی را شرح می‌دهد و علل سیاسی شدن قومیت را بر مبنای آنها توضیح می‌دهد. تمام این معرفی و نقدها زمینه‌ای را فراهم می‌سازد تا نویسنده چهارچوب تلفیقی خود را ارائه دهد. چهارچوبی که از سه بُعد دولت‌تمرکزگرا، نخبگان سیاسی و نیروهای بین‌الملل تشکیل شده است. نخست، با شکل‌گیری دولت مدرن در ایران همه تعلقات سیاسی کهن مانند ایل جایگاه خود را از دست دادند و رضاشاه با خلع سلاح و اسکان عشایر قدرت آنها را از بین برد. این اقدام زمینه اقدامات سیاسی ایلات علیه تمرکزگرایی دولت را فراهم ساخت. دوم، نخبگان سیاسی قومی و غیرقومی برای اهداف و منافع سیاسی خود از تمایزات زبانی و دینی در راستای بسیج آنها اقدام کردند. سوم، نیروهای بین‌المللی برای دستیابی به اهداف اقتصادی و سیاسی به مناقشات گروهی در ایران دامن زدند که هم منجر به اقدام سیاسی و هم

ایدئولوژی سیاسی شد. دولت انگلستان از ایلات عرب و بختیاری و دولت روسیه از ترکمن‌ها در این راستا استفاده کردند.

فصل پنجم تحت عنوان «فرآیند شکل‌گیری دولت مدرن در ایران: از خودمختاری ایلی تا تمرکز دولتی» نشان می‌دهد که دولت ایران در دوره قاجار نامتمرکز بود و ایلات قدرت‌مندی در داخل کشور وجود داشتند که در قلمرو سرزمینی خود از اختیارات یک پادشاه برخوردار بودند. قدرت دولت قاجار در اواخر سلطنت آنها از تهران بیشتر نبود و با شروع جنگ جهانی بسیاری از این ایلات خودسر شدند. از اوایل قرن خورشیدی ۱۴ اراده سردار سپه و طیف عظیمی از نخبگان، تشکیل حکومت متمرکز مدرن بود. آنها برای دسترسی به این مهم از ارتش مدرن و بوروکراسی نوین در کنار سیستم حمل و نقل، درآمد نفت و مالیات‌گیری منظم بهره بردند. بزرگ‌ترین مانع آنها ایلات و طوایف گسترده در جای جای کشور بودند.

خودمختاری ویژگی عمده ایل بود و ویژگی عمده دولت مدرن انحصار و قدرت تبدیل همه وفاداری‌ها، از جمله وفاداری ایلی به وفاداری دولت. ایلات با این خصوصیت می‌توانستند و توانستند با دولت غیر متمرکز سنتی همزیستی داشته باشند، اما سازش آنها با یک دولت مدرن و تمرکزگرا ممکن نبود (احمدی ۱۳۹۷: ۲۳۴-۲۳۳).

ایلات گُرد شدیدترین و گسترده‌ترین واکنش به ایده دولت‌سازی مدرن نشان دادند. بزرگ‌ترین مقاومت شورش اسماعیل آقا سیمکو رهبر ایل شکاک بود که از طریق املاک خالصه، مالیات و غارت ثروت زیادی به دست آورد. این مقاومت در نهایت توسط ارتش رضاخان در هم شکسته شد. پس از تبعید رضاشاه این مقاومت توسط ایلات دیگر تداوم پیدا کرد و در نهایت به وسیله ارتش ایران در دهه سی و چهل خورشیدی مغلوب شدند و هرگز به مانند گذشته قدرت پیدا نکردند. در سال ۱۳۰۷ ارتش رضاشاه به سمت بلوچستان رفت و علیه دوست محمدخان وارد عمل شد و آنها را آرام کرد. پس از شهریور ۱۳۲۰ بلوچستان آرام بود و تا دهه ۳۰ و ۴۰ تداوم یافت، در این مقطع نیز فعالیت‌های آنها توسط ارتش آرام شد. در آذربایجان کنش سیاسی حادی وجود نداشت و دولت برای نارضایتی اجتماعی ناشی از غارت محلی به آنجا رفت و سرانجام آنها را منقاد کرد. بخشی از نارضایتی در این منطقه به دلیل از دست رفتن جایگاه تجاری، بازرگانی

و صنعتی تبریز به نفع تهران بود. علاوه بر این، مقوله کم‌اهمیت شدن زبان آذری هم نقش جدی در این نارضایتی داشت.

به هر حال رویارویی دولت و ایلات در سه منطقه مذکور در دوره رضاشاه رنگ قومی نداشت و به عبارت دیگر روسای ایلی در پی دست یافتن به اهدافی چون خودمختاری یا استقلال نبودند. ایلخانان، آقاها و سرداران بیشتر در صدد گسترش اقتدار سیاسی و اقتصادی منافع خود بودند (احمدی، ۱۳۹۷: ۲۳۵).

فصل ششم تحت عنوان «نقش نخبگان سیاسی و فکری در شکل دادن به هویت

قومی» به نقش سه گروه نخبگان ایلی (روسای ایلات)، نخبگان تحصیل کرده شهری با تعلقات ایلی و نخبگان غیربومی فارس زبان در شکل‌گیری منازعات قومی می‌پردازد. «هدف اصلی [آنان] کسب قدرت و نفوذ سیاسی در برابر دولت مرکزی بود» (احمدی، ۱۳۹۷: ۲۳۹). آنان برای رسیدن به اهداف خود، به ابداع اسطوره ریشه‌های مشخص فردی گروه، خلق قهرمانان قومی و اختراع سنت‌ها پرداختند. اینان اغلب روابط ستیزه‌جویانه داشتند و «این روابط خصمانه بیشتر منعکس‌کننده ذهنیات نخبگان [بود] تا واقعیات تاریخی» (احمدی، ۱۳۹۷: ۲۴۰). در واقع نخبگان بیشتر به دنبال توسعه قدرت و حوزه نفوذ خویش بودند تا اتحاد قومی؛ چون برخی از آنان مانند سیمکو و حمه‌رش به ترتیب ساوجبلاغ و بانه را غارت و به آتش کشیدند، مناطقی که جزو حوزه سرزمینی کردها بودند. در کردستان تا دوره رضاخان روسای ایلی نقش داشتند اما به مرور نخبگان شهری که عمدتاً فرزندان روسای ایلات و اغلب تحصیل کرده دانشگاه‌های غربی بودند ابتکار عمل را در دست گرفتند. آنها ریشه خود را به کردهای باستان و مادها متصل کردند و زبان کردی را به عنوان عامل موثری در این منازعات لحاظ کردند. به نظر نویسنده زبان کردی و نقش آن در تاریخ و فرهنگ کردها مقوله جدیدی بود و شواهد تاریخی موید قدمت آن نیستند. «اکثر مورخان، صوفیان و عرفای کرد از زبان عربی و فارسی به عنوان زبان ادبی استفاده کرده‌اند تا زبان کردی» (احمدی، ۱۳۹۷: ۲۵۳). بعد از انقلاب اسلامی ۵۷ نخبگان غیربومی در کنش‌های سیاسی کردستان نقش داشتند.

در میان بلوچ‌ها روسای ایلات نقش پررنگ‌تری نسب به نخبگان شهری داشتند زیرا نخبگان تحصیل کرده بیشتر در بلوچستان پاکستان بودند؛ با ضعیف شدن روسای ایلات رهبران مذهبی نقش فعالی در کنش‌های سیاسی بلوچستان ایفاء کردند. نقش مذهب در

جدایی طلبی در بلوچستان بسیار پررنگ بود. بلوچ‌ها در تلاش برای اختراع گذشته‌ای درخشان به مانند کردها ناکام بودند و بر دولت‌های محلی چندین سده اخیر مانند حکومت‌های محلی میرشکارند و نصیرخان تاکید می‌کردند. همچنین تلاش داشتند با قهرمان‌سازی به ویژه افرادی مانند دادشاه هویت قومی بلوچ را برجسته سازند. به طور کلی، با اتکای به شواهد تاریخی، برخلاف ادعای نخبگان قومی، دولت مستقل بلوچستان وجود نداشته است و صرفاً حکومت‌های محلی و طایفه‌ای بودند. همچنین دادشاه یک قهرمان ملی و مبارز سیاسی نبوده است. نخبگان غیربومی مانند سازمان چریکی فدائیان، پیکار، مجاهدین و سلطنت‌طلبان نیز در جنبش‌های جدایی‌خواه بلوچستان نقش داشتند. این طیف از نخبگان بر محرومیت‌های اقتصادی بلوچستان تاکید بیشتری داشتند.

نخبگان شهری بیشترین نقش را در خودمختاری آذربایجان داشتند. در اواخر دوره قاجار شهر باکو به دلایل گوناگونی از جمله استخراج نفت به شهر با اهمیتی از نظر اقتصادی تبدیل شد؛ جمعیت زیادی از ایرانیان سالانه به این منطقه مهاجرت می‌کردند و به محل تجمع اندیشمندان طرفدار خودمختاری آذربایجان در دو طرف رود ارس تبدیل شد. برخی از این نخبگان اعضای حزب توده بودند. آنها زبان آذری را دستمایه جنبش قرار دادند و بر «ادبیات اشتیاق» تاکید کردند. از نظر نویسندگان تاکید بر زبان مقوله جدیدی بود و تا پیش از آن دوران، تمام شعرای آذری به زبان فارسی شعر می‌سرودند. آنان همچنین شیخ محمدخیابانی و ستارخان را به عنوان قهرمانان ملی معرفی کردند. از نظر نویسنده بر خلاف ادعای این روشنفکران قومی، خیابانی و ستارخان گرایش‌های ملی‌گرایانه ایرانی داشتند.

فصل هفتم «قوم‌گرایی و سیاست بین‌الملل» در سه قسمت تنظیم شده است. بخش نخست «سیاست بین‌الملل و ناسیونالیسم قومی» نام دارد. در مورد کردستان که دارای بعد استراتژیک بود دولت‌های روسیه، اتحاد شوروی و عثمانی مداخلات زیادی کردند. شوروی از دولت خودمختار مهاباد حمایت کرد و در تشکیل سازمان سیاسی کومله نقش داشت. این کشور در سال ۱۳۲۵ با دولت ایران آشتی کرد و دست از حمایت کردها برداشت. پس از آن عراق کانون جدایی‌طلبی کردها بود و به مرور پای آمریکایی‌ها باز شد. بلوچستان کمتر تحت تاثیر نیروهای بین‌الملل بود. دولت انگلیس در این منطقه جهت حفظ منافع خود از سرداران بلوچ دفاع کرد. بعد از انقلاب اسلامی ۵۷ دول

شیخ‌نشین و عراق کانون مداخله در میان بلوچ‌ها بودند. آنها بر ریشه عربی بلوچ‌ها و خوزستان تاکید داشتند. دولت روسیه، عثمانی، شوروی نقش موثری در جدایی‌طلبی آذربایجان داشتند. با قوت‌گرفتن گرایش پان‌ترکیسم، شوروی دست از حمایت جدایی‌طلبی آذربایجان برداشت. در واقع بیداری قومی آذربایجان و ظهور حرکت‌های قومی نتیجه سیاست‌های گسترش‌طلبانه و استراتژیک شوروی در قبال ایران بوده است. «طرفداران و مشوقان نظریه پان‌ترکی در امپراطوری عثمانی، روسیه تزاری و شوروی تلاش کردند تا مفاهیم آذربایجان‌واحد را به عنوان یک واقعیت تاریخی مطرح کنند اما واقعیت این است که چنین موجودیتی هرگز در گذشته وجود نداشته است» (احمدی، ۱۳۹۷: ۳۲۸).

بخش دوم فصل هفتم «محیط گفتمان سیاسی بین‌المللی و تشویق قوم‌گرایی» نام دارد و به الهام‌بخشی اندیشه‌های خودگردانی لیبرال (ویلسنی) و مارکسیستی در این جنبش‌ها می‌پردازد. میزان و تأثیر این اندیشه‌ها در سه گروه قومی یکسان و یک‌دست نبود، زمان و مکان دو متغیر تأثیرگذار در میزان تأثیرگذاری بودند. بخش سوم این فصل تحت‌عنوان «شرق‌شناسی غرب و تشویق ناسیونالیسم قومی» به تأثیر شرق‌شناسی در برساخت هویت قومی می‌پردازد، از نظر نویسنده انسان‌شناسان و دیگر محققان حوزه علوم اجتماعی و علوم انسانی در قلمرو تاریخ‌نگاری و زبان محلی نقش بی‌بدیلی داشتند، امری که تا قبل از این دوران سابقه‌ای نداشت.

نویسنده در «جمع‌بندی و سخن نهایی» چندین موضوع را در راستای علل این جنبش‌های جدایی طلب مطرح می‌کند. نخست، دولت اقتدارگرا و انحصارطلبی که با نادیده‌گرفتن موجودیت این گروه‌های اجتماعی و فرهنگی که جزوی از تنوع فرهنگی ایران بودند امکان مشارکت آنها را کم کرد. از نظر وی، راه حل مهم و اساسی در این حوزه فراگیری دولت است. دوم، تاکید بر اشتراکات فرهنگ ایرانی است و حکومت‌ها به میزانی که بر هر نوع خاص‌گرایی تاکید کنند زمینه مشکلاتی از این دست را برای کشور فراهم می‌سازند. سرانجام، ایران موقعیت استراتژیکی دارد و در مرزهای خود با کشورهای همسایه اشتراکات فرهنگی و مذهبی دارد. بنابراین سیاست تنش‌زدایی، بی‌طرفی و استقلال به همراه انسجام ملی و وحدت تنها استراتژی طولانی مدت و پایدار آن خواهد بود.

۳. برجستگی‌ها

کتاب «قومیت و قومیت‌گرایی در ایران: افسانه و واقعیت» حاوی نکات ارزشمندی برای استادان، دانشجویان و پژوهشگران جامعه‌شناسی، علوم سیاسی، روابط بین‌الملل، انسان‌شناسی و مطالعات قومی است. در این بخش به برجستگی‌های آن می‌پردازیم.

داشتن رویکرد تاریخی: این اثر به درستی تلاش کرده است پدیده قومیت و قوم‌گرایی را در بستر تاریخی آن هم در داخل و هم در خارج از کشور مطالعه کند. بنابراین همه روندها و مناسبات دخیل در این حوزه را در کار خویش گنجانده است. مهم‌ترین حوادث تاریخی داخلی تاثیرگذار عبارتند از: منازعات ایران و عثمانی، جنگ جهانی اول، انقلاب مشروطه، شکل‌گیری دولت مدرن در دوره رضا شاه، جنگ جهانی دوم و تبعید رضاشاه، اصلاحات ارضی، انقلاب اسلامی ۵۷. اغلب حوادث تاریخی و مناسبات ایلات و دولت در ادوار گوناگون به نحوه مناسبی در این اثر آمده است. در مورد نیروهای خارج از کشور حوادثی مانند ظهور دولت‌های مدرن، استعمار انگلیس و روسیه، منازعات عثمانی و ایران، منافع دولت‌های استعماری و مداخلات آنها در امور ایران، تغییر حکومت روسیه تزاری به اتحاد جماهیر شوروی، مناسبات آذربایجان، شوروی و ترکیه، اندیشه‌های لیبرالی و مارکسیستی، مناسبات عراق با کردها و ایران، حوادث پاکستان و نقش آن در فعالیت‌های سیاسی بلوچستان هر کدام به تناسب و به فراخور موضوع مطرح شده‌اند. بدون شک پدیده‌های اجتماعی و سیاسی در خلاء به وجود نمی‌آیند و شرایط گوناگونی در شکل‌گیری و ظهور آنها تاثیرگذارند. این کتاب تلاش کرده است تا قومیت و قوم‌گرایی را در بستر حوادث اجتماعی، سیاسی و حتی اقتصادی بررسی کند.

توجه به ناسیونالیسم قومی به مثابه امری برساخته: مطالعات تاریخی حاکی از آن است که ایلات و طوایف ایرانی در ادوار گوناگون مناسبات خاصی با هم داشتند که در زمره ناسیونالیسم قومی نیست (نک به لمبتون ۱۳۶۲؛ گلستانه ۱۳۵۶؛ سلطانی ۱۳۸۱؛ شل ۱۸۵۶). آنها همواره با توجه به مقتضیات زمان با هم مرآمده داشتند و اتحادیه‌های ایلی تشکیل می‌دادند یا در مواردی نیز به منازعه می‌پرداختند و آرایش این کنفدراسیون‌های ایلی به هم می‌خورد. اتحاد و افتراق ایلات به ندرت تحت لوای قومیت قرار داشت. مسئله قومیت به طور جدی از جنگ جهانی اول آغاز شد و در واقع ابزاری برای دسترسی به منافع فردی و جمعی بود. نویسنده به درستی به این نکته اشاره می‌کند. همچنین نقش

دولت اقتدارگرا، نخبگان و نیروهای بین‌الملل را به خوبی توضیح می‌دهد اما تبعیض، ناعدالتی و طرد را بحث نمی‌کند و موارد و مصادیق آن را نادیده می‌گیرد و بیش‌تر به اقتدارگرایی دولت اشاره می‌کند.

یکدست بودن متن و انسجام منطقی مطالب: متن این کتاب یکدست و از سازواری لازم برخوردار است (با پذیرش این که رویکرد نظری آن منسجم نیست). رابطه فصول کتاب با هم منطقی و از چینش مناسبی برخوردار است، به نحوی که خواننده همواره انتظار چنین مباحثی را دارد. در هیچ جای کتاب توضیحات انحرافی و خارج از موضوع وجود ندارد. به رغم این، نویسنده از توضیحات مفصل و متقن دریغ نکرده است.

اعتبار منابع: منابع کتاب در بخش تجربی دست اول، جامع و مانع است. نقطه قوت این کتاب منابع متعدد و متکثر در این حوزه است (با عنایت به این که بیش از دو دهه از چاپ اول آن می‌گذرد و هنوز مطالب به همان منوال چاپ نخست هستند). مطالعات مردم‌نگاری، گزارشات سیاسی، کتب تاریخ‌نگاری، آثار ادبی، نشریات، روزنامه‌ها و منابع محلی هم داخلی و هم خارجی بر غنای این کتاب افزوده است. عمده منابع دست‌اول هستند و بسیاری از آنها منابع معتبر این حوزه هستند. برخی منابع همواره از تیررس پژوهشگران به دلایل متعدد خارج هستند. به نظر می‌رسد جای اسناد آرشیوی در این پژوهش خالی است. منابع بخش مفهومی و نظری به مانند بخش تجربی غنای کافی ندارد. برای مثال مطالعات قومیت و هویت در پارادایم مطالعات فرهنگی که از اعتبار بالایی برخوردارند (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به بابا ۱۹۹۰؛ گیلروی ۱۹۹۲؛ هال ۱۹۹۰، ۱۹۹۱، ۱۹۹۶) در این پژوهش نیست. شایان ذکر است چنانچه یک پژوهش در پارادایم خاصی نگاشته شود ممکن است که نیازمند پرداختن به مطالب و مباحث دیگر پارادایم‌ها نباشد و به لحاظ معرفت‌شناسی پذیرفتنی است اما این کتاب چنین ماهیتی ندارد و در چهارچوب نظری به دنبال جامعیت بخشیدن به نظریه‌های این حوزه بوده است. بدین روی پرداختن به پارادایم مطالعات فرهنگی برای نویسنده مفید بوده است زیرا این پارادایم با استدلال‌های نظری کتاب همسو و همراستا نیست؛ کمی بعدتر به این مطلب باز خواهیم گشت.

۴. نقد معرفت‌شناختی و روش‌شناختی

عدم انسجام پارادایمی در رویکرد نظری: داشتن پارادایم فکری یا برنامه پژوهشی مشخص، از اغتشاش مفهومی و پراکندگی در تحلیل داده‌ها جلوگیری می‌کند (برای آگاهی بیش‌تر، بنگرید به کوون ۱۳۸۹؛ چالمرز ۱۳۸۷؛ قانع‌راد و قلی‌پور ۱۳۸۸؛ قانع‌راد ۱۳۸۳). پارادایم، پژوهشگر را ملزم به سازواری حوزه‌های هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و غایت‌شناسی می‌کند. بنابراین، در پژوهش پارادایم‌محور نوع تلقی از جهان اجتماعی، چگونگی کسب شناخت، روش دستیابی به آن و هدف همراستا هستند. در غیر این صورت، نویسنده از هر پارادایمی بخشی را بنا به نیاز و تأیید داده‌های خود به‌کار می‌گیرد و تناقضات متعددی در آن اثر به وجود می‌آید. در مباحث ناسیونالیسم چهار پارادایم ازلی‌انگاران، نمادگرایان، ابزارگرایان و مطالعات فرهنگی وجود دارد (برای آگاهی از پارادایم‌های ناسیونالیسم، بنگرید به اوزکریملی، ۱۳۸۳). هر کدام از آن‌ها هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی، روش‌شناسی و غایت‌شناسی خود را دارند که با دیگری متفاوت است. در کتاب «قومیت و قومیت‌گرایی» بخش‌هایی از سه پارادایم ابزارگرایی، ازلی‌انگاری و نمادگرایی استفاده شده و تحت عنوان چهارچوب نظری تلفیقی ارائه شده است. به نظر می‌رسد این بخش چهارچوب نظری نیست بلکه چهارچوب مفهومی است که از کنار هم گذاشتن سه بخش تشکیل شده است. پاره‌هایی که از طریق میانجی‌های مفهومی به هم مرتبط نشدند. افزون بر این، دوگانه ساختار-عاملیت با هم تلفیق نشدند. نظام بین‌الملل و دولت به عنوان ابعاد ساختاری در کنار نخبگان به مثابه عاملیت به نحوی قطاعی در کنار هم قرار گرفتند؛ یعنی هم‌نشینی این دو (ساختار و عاملیت) بدون پیوندهای مفهومی است؛ بنابراین نمی‌توان آن را چهارچوب نظری تلفیقی تلقی کرد. ادعای نویسنده در مورد چهارچوب نظری مستقل، با الزامات پارادایمی (پارادایم تلفیق در این کتاب) همخوانی ندارد.

معیارگرایی اثبات‌گرایانه: نویسنده در فصل اول ادعا می‌کند که معیاری برای ارزیابی حدود و ثغور مفاهیم قومیت و قوم‌گرایی وجود دارد و بر اساس آن می‌توان تعیین کرد چه چیزی قومیت و قوم‌گرایی و چه چیزی خارج از آن است. وی می‌نویسد:

چنین اختلافات و آشفتگی‌هایی [گونه‌گونی گروه‌های اجتماعی] درباره نقش مذهب و زبان به عنوان عناصر قومیت در خاورمیانه نشان می‌دهد که در واقع این

پژوهش‌گر است که قومی بودن گروه‌های مذهبی یا زبانی را مشخص می‌کند و عامل تعیین‌کننده، نظر اوست تا معیار علمی (احمدی، ۱۳۹۷: ۴۸).

نویسنده به طور مشخص این معیار را ارائه نمی‌دهد و به ویژگی تفکیک قبیله، ایل و گروه‌های خویشاوندی بسنده می‌کند. غافل از این که این ویژگی‌ها (یا چنانچه آنها را معیار بنامیم) صرفاً برای رویکردی خاص معنادار است و در خارج از جهان ذهنی آنان محل مناقشه و ای بسا قابل پذیرش نیست. انتظار می‌رفت نویسنده با تأکید و صراحت این معیار/معیارها را برجسته سازد و با مبنا قرار دادن آن/آنها افسانه بودن قومیت و قوم‌گرایی در ایران را آشکار سازد. آیا چنین معیاری برای ارزیابی مفاهیم چالش‌برانگیزی مانند قومیت و قوم‌گرایی وجود دارد؟ در پاسخ باید گفت چنین معیاری حتی برای علوم دقیقه نیز وجود ندارد (برای آگاهی بیشتر بنگرید به مولکی ۱۳۸۹). تاماس کوهن (۱۳۸۹) و فیرابند (۱۳۷۵) بر این باورند چنین معیاری برای داوری در قیاس میان پارادایم‌های علمی نیز وجود ندارد. کوهن برای رهایی از نسبیّت تنها به معیارهایی مانند دقت، سادگی و ارتباط با نیازهای جامعه اکتفا می‌کند (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به چالمرز ۱۳۸۷؛ مولکی ۱۳۸۸). بنابراین، واژه معیار برای داوری در مورد گزاره علمی/غیرعلمی و میان پارادایم‌های علمی محل مناقشه است (بنگرید به برنشتاین ۱۳۷۸) تا چه رسد به مفهوم سیال، لغزنده و مناقشه‌برانگیزی همچون قومیت. بر اساس مطالعات این حوزه چنین معیاری به صورت انتزاعی و بر ورای رویکردهای گوناگون وجود ندارد. هر پارادایمی بنا به فضای نظری خود ویژگی‌هایی را برای آن در نظر می‌گیرد. استوارت هال در مقالات متعددی مانند «قومیت‌های جدید»، «چیستی هویت‌های فرهنگی» و «قومیت‌های قدیم و قومیت‌های جدید» و «مطالعات فرهنگی و دیاسپورا» قومیت را بازگشت به ریشه‌ها می‌داند. موقعیت و جایگاهی که از طریق آن افراد هویت خود را در تفاوت و تقابل با دیگری تعریف می‌کنند (۲۰۰۵؛ ۱۹۹۶؛ ۱۹۹۰؛ ۱۹۸۹). از نظر وی هویت نیاز به جایگاه و خاستگاه دارد و گذشته تاریخی تحت هر عنوانی به مثابه پیشگاهی است که هویت‌های فرهنگی بدان متوسل می‌شوند و تحت عنوان «قومیت» خود را بازتعریف می‌کنند. اگر تلقی مطالعات فرهنگی از قومیت را به عنوان شاخه‌ای از دانش که درباره هویت فرهنگی و قومیت اندیشه‌ورزی کرده است را بپذیریم، طرز تلقی بلوچ‌ها، کردها و آذری‌ها از قومیت با فضای مطالعات فرهنگی همسوست؛ یعنی آنها به گذشته خود تحت هر عنوانی چه ایل و چه قبیله

بازگشت کردند و این بازگشت برای پیدا کردن جایگاه در جهان معاصر همانا «قومیت» است.

۵. نقد محتوایی

استدلالات‌های بر ضد خویش: غالب استدلال‌های نویسنده برای اثبات این که در ایران قومیت نداریم و ما با گروه‌های فرهنگی، زبانی و مذهبی روبرو هستیم بر ضد آن چیزی است که وی در صدد اثبات آن است: هویت ملی. دولت-ملت‌سازی پدیده مدرنی است؛ پیش از آن در جهان، هویت‌های مذهبی کلان و امپراطوری‌هایی را داشتیم که به جای مرزهای دولت-ملت در قلمروهای سرزمینی مستقر بودند (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به هابزباوم، ۱۳۸۲). اگر قومیت مقوله جدیدی است؛ دولت-ملت هم چنین است. اگر اقوام برای برساخت هویت خویش، تاریخ را از اکنون به گذشته روایت کردند؛ دولت-ملت‌ها هم در همه عالم چنین هستند (بنگرید به هابزباوم و رنجر ۱۹۸۳). بخش زیادی از تاریخ باستان ایران در اواخر دوره قاجار و توسط شرق‌شناسان در سده سیزدهم خورشیدی برساخته شد (دیولافوا، ۱۳۷۱). خط میخی در دوره محمدشاه قاجار و پس از کوشش‌های سِر هنری راولینسون کشف رمز شد و تا آن‌زمان کسی از معانی خطوط و تاریخ حجاری‌های پراکنده در سطح کشور (تخت جمشید، تاق‌بستان، نقش رستم و...) اطلاع دقیقی نداشت (راولینسون ۱۳۶۲) و زمان آن‌ها را به وضعیتی نامعلوم در گذشته و اسامی گنگی مانند گِبرها نسبت می‌دادند. اگر شرق‌شناسان در برساخت ناسیونالیسم قومی در ایران نقش داشتند همین کار را نیز از طریق حفاری‌های باستان‌شناسی، کشف رمز خطوط باستانی و تاریخ‌نگاری‌های دوره پهلوی برای ناسیونالیسم ملی در مقیاس گسترده‌ای انجام دادند. «اختراع گذشته» خاص اقوام نیست، دولت-ملت‌ها هم چنین هستند. پارادایم مطالعات فرهنگی برساختی بودن هویت را سازوکار هر نوع هویت جمعی چه محلی (قوم) و چه ملی (دولت-ملت) می‌داند و استثنایی قائل نمی‌شود. برای مثال هال (۱۳۹۶) در «چیستی هویت‌های فرهنگی» به تبعیت از بندیکت اندرسون فرهنگ‌های ملی را «جوامع خیالی» می‌داند که هیچ ذاتی ندارند. از نظر هال

هویت ملی روایتی است که بر اساس عناصر زیر ساخته می‌شود. ۱. ارائه روایتی درباره ملت از طریق داستان‌ها، تصاویر، مناظر، سناریوها، حوادث تاریخی، نمادهای ملی

و شعائر؛ ۲. ریشه، تداوم، جاودانگی و سنت؛ ۳. اختراع سنت؛ ۴. اسطوره بنیادین؛ ۵. قوم اصیل و ریشه‌دار (هال، ۱۳۹۶: ۸۸-۸۵).

از نظر وی هویت ملی بازنمایی است و به‌ناچار با تکیه بر این عناصر خود را برمی‌سازد. نویسنده کتاب «قومیت و قوم‌گرایی» اغلب این عناصر را به طور تلویحی برای هویت ملی برمی‌شمرد اما آن را روایت و یا گونه‌ای از بازنمایی تلقی نمی‌کند بلکه بر ماهیت اصیل، ریشه‌دار، پیوسته در گستره تاریخ و جاودانه تاکید دارد. گویی که به نوعی ماهیت‌گرایی باور دارد اما آن را سر بسته رها می‌سازد. آیا منظور ایشان اندیشه ایرانی‌شهری است؟ اگر چنین است نیازمند توضیح مبسوطی درباره ماهیت آن به عنوان هسته هویت ملی است.

توجه نداشتن به عدالت توزیعی: با تشکیل دولت متمرکز در دوره رضاخان و روند مدرنیزاسیون منابع و امکانات در مرکز و شمال کشور متمرکز شد (کرونین، ۱۳۹۹). این روند در برنامه‌های توسعه و شکل‌گیری قطب‌های اقتصادی در دوره پهلوی دوم تداوم یافت. بخشی از نارضایتی قومی ریشه در این نابرابری داشت. در بلوچستان و کردستان چون فرایندهای توسعه‌محور انجام نگرفت، اعتراضات دامنه‌دارتر و طولانی بود. اما در آذربایجان وضعیت متفاوت بود، در دوره محمدرضا پهلوی، تبریز به قطب اقتصادی تبدیل شد و نارضایتی‌ها در آنجا فروکش کرد. نویسنده نقش سیاست‌های توسعه و زیربنای اقتصادی را در این زمینه بررسی نمی‌کند و کل ماجرا را به قدرت‌طلبی نخبگان و اقتدارطلبی دولت فرو می‌کاهد و از تبعیض دامنه‌دار، توسعه ناموزون (آبراهامیان، ۱۳۹۳) و عدالت توزیعی نداشتن (مشهدی‌زاده دهاقانی، ۱۳۹۰) صحبتی به میان نمی‌آورد.

نادیده گرفتن برخی گروه‌های قومی: ایران کشوری با تنوع قومی است. این که چرا نویسنده سه قوم را برای بررسی انتخاب کرده است مشخص نیست؛ وی در پیش‌گفتار بیان کردند که برای جلوگیری از حجیم شدن کتاب چنین اقدامی را انجام داده‌اند؛ به نظر می‌رسد این پاسخ قانع‌کننده‌ای نیست. اعراب خوزستان و ترکمن‌ها نیز در بازه زمانی که این کتاب بدان می‌پردازد تمام ویژگی‌های سه قوم مورد بررسی را دارند. گویا با گنجاندن این دو در تحلیل‌های کتاب، صرفاً لرها و لک‌ها به همراه فارس‌زبانان در جغرافیای سرزمینی باقی می‌مانند؛ لذا این مهم برای نویسنده‌ای که به دنبال حدی از تفاوت‌زدایی است جذابیتی ندارد. دولت رضاشاه در اسکان عشایر، لرها و لک‌ها را

بی‌رحمانه سرکوب کرد (بنگرید به بیات، ۱۳۷۷) اما این دو هیچ‌گاه علیه دولت فعالیت نکردند. هیچ نیروی خارجی ظلم یاد شده و از دست دادن دارایی‌شان را در راستای نارضایتی آنان تحریک نکرد؛ بر همین قیاس پیوستگی فرهنگی با خارج از کشور نداشتند که در هر دو صورت تأییدکننده استدلال‌های کتاب است. اما چرا نویسنده توجهی به آنان ندارد؟ به نظر می‌رسد این دو قوم با این که فعالیت سیاسی جدایی‌طلبانه نداشتند و همواره خود را بخشی از تاریخ چندفرهنگی ایران می‌دانند اما بر هویت فرهنگی و قومی خویش نیز پافشاری می‌کنند (برای آگاهی بیشتر، بنگرید به امان‌الهی بهاروند ۱۳۹۳؛ توسلی و قلی‌پور ۱۳۸۶). در واقع آنان ایرانی بودن و قوم بودن را به طور همزمان پذیرفته‌اند و تفکیکی میان دو قائل نیستند. آنان هم ایرانی و هم لر / لک هستند. اقوام ایرانی زبان، آداب و رسوم و شیوه‌های زندگی متفاوتی دارند که جهان آنان را تشکیل می‌دهد؛ جهانی که در غیاب آن، توانایی زیست اجتماعی، فرهنگی و روزمره طبیعی آنان با مشکل مواجه خواهد شد؛ جهان‌زدایی کردن از آنان صرفاً در حیطه نظر و ادعا ممکن است و با واقعیت تاریخی همخوانی ندارد. برای مثال نویسنده ادعا می‌کند که اقوام نتوانستند به زبان خود شعر بسرایند و همواره از دو زبان عربی و فارسی استفاده کردند. این در حالی است که لک‌ها در طول هفت سده گذشته به زبان خویش شعر سرودند. دیوان ملاپریشان، ملاحقعلی، سیدنوشاد، خان الماس، سید یعقوب، غلامرضا ارکوازی، ماهیدشتی و بسیاری از دیگر بزرگان این قوم همچنان به زبان لکی هستند و به فارسی ترجمه نشده‌اند.

رویکردی که صرفاً بر اشتراکات یا ناسیونالیسم ملی تأکید می‌کند و تفاوت‌ها را نادیده می‌پندارد یا به امور جزئی تقلیل می‌دهد به رویارویی واقعیت رفته و روایتی مخدوش ارائه می‌دهد. بنابراین، یکی از دقایق ارزشمند در جغرافیای ایران همین تنوع و هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است که به رغم تنوع، حاکی از اشتراکات تاریخی و هویتی چشم‌گیری است. نادیده گرفتن تفاوت برای تأیید و معرفی هویت ملی در وضعیتی پاک و یک‌دست از سپیده‌دمان تاریخ تا کنون مصداق مخدوش جلوه دادن واقعیت است. رویکرد مقابل که ذات‌گرایی را در طرف ناسیونالیسم قومی می‌پذیرد نیز بر همین قیاس است و همه این انتقادات بدان اطلاق‌پذیر است. بنابراین، تنوع فرهنگی در ایران همراه با تجربه تاریخی مشترک و اشتراکات زبانی و فرهنگی در سطح کلان‌تر هم هست و «وحدت در عین کثرت» و یا «کثرت در عین وحدت» مصداق بارز مباحث هویت‌های جمعی در ایران است.

این ادعا به معنای «حد وسط گرفتن» و «در میانه بودن» نیست بلکه واقعیت تاریخی زندگی اجتماعی ایرانیان است.

عدم توجه به تغییر اجتماعی و مواجهه اجتناب‌ناپذیر با «دیگری»: مهم‌ترین مقوله در مباحث ناسیونالیسم و یا حتی قومیت همانا هویت است. دولت-ملت و یا قومیت پیشگاه و یا موقعیتی هستند که هویت به مثابه یک نظام بازنمایی در آن ساخته می‌شود (هال، ۱۹۹۰، ۱۳۸۳ الف، ۱۳۸۳ ب). هویت از سه عنصر زمان (تاریخ)، مکان (سرزمین) و فرهنگ (یا فضای اجتماعی) ساخته می‌شود (بنگرید به گل‌محمدی ۱۳۸۱؛ کاستلز ۱۳۸۰؛ کوش ۱۳۸۱؛ هال ۱۹۹۶). تا پیش از ورود مدرنیته این سه بر هم منطبق بودند و جوامع قطعی را تشکیل می‌دادند که یکتایی و انسجام هویتی را ممکن می‌ساخت (گیدنز، ۱۳۷۷). فرهنگ‌ها محصور در جغرافیای سرزمینی بودند و هویت جمعی آن‌ها دامنه محدودی را دربر می‌گرفت. مواجهه با دیگری امری استثناء بود و نه قاعده. به همین دلیل هویت‌های ملی (مانند دولت-ملت) و یا محلی (مانند قومیت) به معنای امروزی شکل نگرفتند. با شکل‌گیری دولت-ملت مدرن در دوره پهلوی اول فرایندهای مدرنیزاسیون سبب رشد شهرنشینی (حبیبی، ۱۳۹۷)، تحرک فیزیکی و مهاجرت (زنجانی ۱۳۹۴) شد. در نتیجه این روندها، جوامع قطعی از وضعیت فروبستگی و در خود بودن بیرون آمدند و با مفهوم «دیگری» آشنا شدند (برای آگاهی بیشتر از این تغییرات در غرب کشور، بنگرید به سروستانی و قلی‌پور، ۱۳۸۸). دیگرانی که زبان، مذهب، پوشش و سبک زندگی آن‌ها متفاوت بود، تحت عنوان گروه‌های قومی نام گرفتند. فرآیند مواجهه با دیگری صرفاً متأثر از زیاده‌خواهی نخبگان، مداخلات نیروهای خارجی نبود بلکه تحول جدیدی در زندگی بشر بود که ریشه در شدت و حدت تغییر اجتماعی داشت. بنابراین بخش بزرگی از شکل‌گیری هویت‌های جمعی مانند قومیت در درون زندگی روزمره و توسط کنش‌گران عادی بر ساخته شد. «دیگری» با برساخت تاریخ و فرهنگ خود، زمینه توجه به هویت و اختراع سنت و بنای جوامع خیالی را برای گروه‌های دیگر ممکن ساخت. رابطه «ما» و «دیگری» به دور از روابط قدرت و ثروت نبود. نادیده گرفتن فرهنگ‌های محلی و یا سکوت در مقابل سنت‌ها و آداب و رسوم‌شان، آنان را وادار به بازنمایی هویت فرهنگی محلی کرد.

۶. بررسی شکلی کتاب

هر نقد علمی باید ابعاد شکلی اثر را از نظر میزان جامعیت صوری، کیفیت چاپ و نشر، رعایت اصول نگارش و التزام به قواعد ویرایش تخصصی و میزان روان و رسا بودن موردبررسی و نقد قرار دهد (شورای بررسی متون و کتب انسانی، ۱۳۹۰). کتاب «قومیت و قوم‌گرایی: افسانه و واقعیت»، حاوی مقدمه، هفت فصل، جمع‌بندی و کتاب‌شناسی است. عنوان کتاب و فهرست مطالب با محتوای اثر منطبق است. فهرست مطالب به صورت تفصیلی و دقیق تنظیم شده است. در پایان هر فصل نتیجه‌گیری ارائه شده است. کتاب چهار نقشه و چهار نمودار دارد. متنی کتاب یکدست و روان است و از همان لحظات اولیه توجه مخاطب را به خود جلب می‌کند.

حروف‌نگاری و صفحه‌آرایی کتاب کیفیت بالایی دارد. اندازه فونت‌ها در تیترو، متن، پانویس‌ها، حروف انگلیسی، نقل قول‌ها به دقت رعایت شده است. فاصله‌گذاری‌ها تناسب خوبی دارند و کتاب را چشم‌نواز کرده است. کیفیت چاپ، صحافی و قطع اثر به لحاظ درجه و وضوح چاپ حروف و ثبات رنگ مطلوب است قطع اثر رقصی و برای تعداد صفحات مناسب است. شیرازه کتاب مقاوم و از کاغذ مناسبی استفاده شده است.

۷. نتیجه‌گیری

کتاب «قومیت و قوم‌گرایی: افسانه یا واقعیت» پژوهشی درباره تاریخ ناسیونالیسم (هم ملی و هم محلی) در ایران است. قرار دادن این مفهوم در درون روندهای بین‌المللی و ملی در تاریخ معاصر آن را به اثری جذاب تبدیل کرده است. نویسنده تلاش می‌کند بر اساس داده‌های فراوان بر اعتبار و غنای اثر بیافزاید. وی به درستی نشان می‌دهد که برساخت هویت‌های جدید تحت لوای قومیت مقوله مدرنی است و سابقه تاریخی چندانی ندارد. دلایلی ظهور قومیت، نیروهای خارجی، دولت اقتدارگرا و نخبگان بومی/غیربومی مطرود از قدرت بودند. نکته مغفول این کتاب اینجاست که دولت-ملت هم مقوله مدرنی است و با حکومت پهلوی اول در ایران پا گرفت. تا پیش از آن دولتی متمرکز و مبتنی بر ایدئولوژی ناسیونالیسم در ایران وجود نداشت. نویسنده تبار اقوام ایرانی را به ایل‌ها و طوایف مرتبط می‌داند که همواره پراکنده بودند و در تاریخ ایران، تحت لوای قومیت کنش سیاسی نداشتند. این استدلال گرچه درست است اما نمی‌توان بر اساس آن قومیت را

موضوعی بدور از واقعیت و برساخته نخبگان و دولت‌های خارجی ببنداریم. اگر چنین باشد در همه دنیا هم این گونه است و مقوله قومیت بلاموضوع می‌شود؛ اما واقعیت چنین نیست؛ هم ناسیونالیسم ملی و هم قومیت، مقوله‌ای مدرن هستند و بر اساس رگ و ریشه‌های سنتی (ایل، گروه فرهنگی، قبیله) ساخته شدند. آنها برای تثبیت موجودیت خود متوسل به گذشته درخشان، پیوستگی تاریخی، همگنی فرهنگی، حذف تمایزات، هویت یک‌پارچه و قهرمانان اسطوره‌ای شدند. گرچه تاریخ آنها از اکنون به سمت گذشته ساخته شدند اما نمی‌توان موجودیت فعلی آنها را نادیده گرفت. آنها تاریخ و یا حتی جغرافیاهای تخیلی را به خدمت گرفتند تا بر تمایز خویش صحنه بگذارند. ذاتی در گذشته برای پیوند آن به ناسیونالیسم مدرن یا قومیت در هیچ جایی در کره زمین وجود ندارد.

تاریخ ایران بیانگر سرکار آمدن ایل‌ها و طوایف در ادوار و قرون گذشته است. نویسنده، ناسیونالیسم ایرانی را بر مبنای یک ذات مفروض می‌گیرد اما توضیح نمی‌دهد که محتوی آن چیست، ماهیت ایران چیزی جز جهد و کوشش این اقوام در طول تاریخ نیست. هیچ‌کدام از آنها ماهوی و دیگران فرع نیستند. ناسیونالیسم کنونی ایران را باید به کدام گروه نسبت دهیم؟ پاسخی در خوری برای این سوال در کتاب وجود ندارد، جز این که مفهومی مانند «ایران‌شهر» به ذهن متبادر می‌شود. در آن صورت باید توضیح داد که محتوی این مفهوم چیست؟ آیا ایده‌ای بر ورای تفاوت‌های گروه‌های ایرانی در فراخنای تاریخ است؟ ویژگی و الزامات آن کدام است که تا کنون از گزند حوادث در امان مانده است؟

تبیین جدایی‌طلبی این اقوام از نظر نویسنده دقیق و موشکافانه است اما وجوه بنیادین دیگری نیز دارد که طرد اقتصادی، توسعه نامتوازن دوران پهلوی و عدم بازنمایی فرهنگ‌های قومی از آن جمله هستند. نخبگان قومی (سنتی/مدرن)، این بستر نامتوازن را دست‌مایه فعالیت‌های سیاسی خویش قرار دادند و توانستند بخشی از مردم را با خود همراه سازند. به میزانی که این محرومیت بیشتر بود ناآرامی و جدایی‌طلبی نیز ریشه‌دارتر بود. وضعیت توسعه‌یافته‌تر آذربایجان مصداق این مدعاست. تاکید بیش از حد نویسنده بر سیاست هویت و نادیده گرفتن سیاست‌گذاری نامتوازن در این اثر نوعی تقلیل‌گرایی است که ما را از درک و فهم عمیق ناآرامی‌های سده سیزدهم اقوام ایرانی دور می‌سازد.

کتاب‌نامه

- احمدی، حمید (۱۳۹۷)، قومیت و قوم‌گرایی در ایران، تهران: نی.
- امان‌الهی بهاروند، سکندر (۱۳۹۳)، «قوم لر: پژوهشی درباره پیوستگی قومی و پراکندگی جغرافیایی لرها در ایران»، تهران: آگاه.
- اوزکریملی، اموت (۱۳۸۳)، نظریه‌های ناسیونالیسم، ترجمه محمدعلی قاسمی، تهران، موسسه مطالعات ملی.
- آبراهامیان، یرواند (۱۳۹۳)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه مجتبی گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، تهران: نی.
- برنشتاین، ریچارد (۱۳۷۸)، «علم و عقلانیت و فاقد قدر مشترک بودن»، ترجمه یوسف ابادری، ارغنون، شماره ۱۵، ۸۷-۳۹.
- بیات، کاوه (۱۳۷۵)، عملیات لرستان، تهران: شیرازه.
- توسلی، غلامعباس؛ قلی‌پور، سیاوش (۱۳۸۶)، «جهانی شدن و هویت فرهنگی قوم لک»، مجله جامعه‌شناسی ایران، سال ۸، شماره ۳، ۸۱-۱۰۴.
- چالمرز، آلن (۱۳۸۷)، چیستی علم، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- حیبی، سیدمحسن (۱۳۹۷)، از شار تا شهر، تهران: دانشگاه تهران.
- دیولافوا، ژان (۱۳۷۱)، ایران، کلد و شوش، ترجمه علی محمد فره‌وشی، تهران: دانشگاه تهران.
- راولینسون، هنری (۱۳۶۲)، سفرنامه راولینسون؛ گذر از زهاب به خوزستان، ترجمه سکندر امان‌الهی، تهران: آگاه.
- سروستانی، رحمت‌اله؛ قلی‌پور، سیاوش (۱۳۸۸)، «حاشیه‌ای بودن و شکل‌گیری هویت اجتماعی قوم لک»، جامعه‌شناسی مسائل اجتماعی ایران، شماره ۲، ۱۹-۳۴.
- سلطانی، محمد علی (۱۳۸۱)، جغرافیای تاریخی و تاریخ مفصل کرمانشاهان: ایلات و طوایف کرمانشاهان، تهران: سها.
- قانع‌راد، محمدامین (۱۳۸۳)، «گفت‌وگوهای پیش‌الگویی در جامعه‌شناسی ایران»، مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۵، شماره ۱، ۵-۳۹.
- قانع‌راد، محمدامین و قلی‌پور، سیاوش (۱۳۸۸)، «شناخت و علایق انسانی در جامعه‌شناسی ایران؛ مطالعه موردی: مجله انجمن جامعه‌شناسی ۱۳۸۵-۱۳۸۱»، در مجله جامعه‌شناسی ایران، دوره ۱۰، شماره ۲، ۳۱-۳.
- کرونین، استفانی (۱۳۹۹)، رضاشاه و شکل‌گیری ایران نوین، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: جامی.

- کوهن، تامس (۱۳۸۹)، *ساختار انقلاب‌های علمی*، ترجمه سعید زیباکلام، تهران: سمت.
- کاستلز، ایمانوئل (۱۳۸۰)، *عصر اطلاعات: اقتصاد، جامعه و فرهنگ*، قدرت و هویت، ترجمه احمد علیقلیان افشین خاکباز حسن چاووشیان، ویراستار ارشد، علی پایا، تهران: طرح نو.
- کوش، دنی (۱۳۸۱)، *مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی*، ترجمه فریدون وحید، تهران: سروش.
- گلستانه، محمدامین (۱۳۵۶)، *مجموعه‌های تاریخ*، به کوشش مدرس رضوی، تهران: دانشگاه تهران.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۱)، *جهانی شدن، فرهنگ، هویت*، تهران، نشر نی.
- گیدنز، آتونی (۱۳۷۷)، *پیامدهای مدرنیت*، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر مرکز.
- لمپتون، آن (۱۳۶۲)، «تاریخ ایالات ایران»، ترجمه علی تبریزی، در *ایالات و عشایر* (مجموعه مقالات)، تهران: آگاه.
- مشهدی‌زاده دهقانی (۱۳۹۰)، *تحلیلی از ویژگی‌های برنامه‌ریزی شهری در ایران*، تهران: دانشگاه علم و صنعت.
- مقصودی، مجتبی (۱۳۸۱)، *تحولات قومی در ایران: علل و زمینه‌ها*، تهران: تمدن ایرانی.
- مولکی، مایکل (۱۳۸۹)، *علم و جامعه‌شناسی معرفت*، ترجمه حسین کچویان، تهران: نی.
- هابزباوم، ای، جی (۱۳۸۲)، *ملت و ملی‌گرایی پس از ۱۸۷۰*، ترجمه جمشید احمدپور، تهران: نیکا.
- هال، استوارت (۱۳۹۶)، «چستی هویت‌های فرهنگی»، مترجمان سیاوش قلی‌پور و علیرضا مرادی، در *پروبلماطیک مطالعات فرهنگی*، تهران: پژوهشگاه فرهنگ، هنر و ارتباطات.
- هال، استوارت (الف) (۱۳۸۳)، «بومی و جهانی: جهانی شدن و قومیت»، ترجمه بهزاد برکت فصلنامه ارغنون، شماره ۲۴، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- هال، استوارت (ب) (۱۳۸۳)، «هویت‌های قدیم و جدید، قومیت‌های قدیم و جدید»، ترجمه شهریار وقفی‌پور، فصلنامه ارغنون، شماره ۲۴، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

Bhabha, H. (ed.), 1990, *Narrating the Nation*, London, Routledge.

Gilroy, Paul, 1992, "Cultural studies and ethnic absolutism" in Lawrence Grossberg et al., (eds), *Cultural Studies*, New York and London: Routledge (187-197).

Hall, S. (1989), *Ethnicity: Identity and Difference*. This is an edited version of a speech delivered at Hampshire Collage, Amherst, Massachusetts. In the spring of 1989

Hall, S. (۱۹۹۰), "Cultural Identity and Diaspora". In J. Rutherford (ed), *Identity, Community Culture*, London: Lawrence & Wishart.

Hall, S. (1996), "The Question of Cultural Identity" in S. Hall, D. Held and T. Mc, Grow. (eds), *Modernity and its Futures*, Cambridge: Polity.

Hall, S. (2005), "New Ethnicities" in D. Morley and Kuan-Hring Chen (ed), *Stuart Hall: Critical Dialogues in Cultural Studies*, London: Routledge.

Hall, Stuart, 1990, 'Cultural identity and diaspora', in J. Rutherford (ed), *Identity:*

Hall, Stuart, 1991, "The local and the global: globalization and ethnicity" in A. King (ed.),
Culture. Globalization and the World - System, London: Macmillan (19-39).

Hobsbawm, E and Ranger, T (1983), *The Invention of Tradition*, Cambridge, Cambridge University Press.

Sheil, L. M (1856), *Glimpses of Life and Manners in Persia*, London.

